

چونان شعله آتش از برای دشمنان

از جمله الواح مبارکی که تقریباً در کلیه خانواده‌های بهائی، برای تسلی خاطر، یا عشق و فیر به نفس لوح، یا موارد دیگر زیارت می‌شود، لوح مبارک احمد است که در ادرنه از قلم حضرت بهاء الله عزّ نزل یافت. تحوّل که این لوح مبارک در احمد یزدی، مخاطب آن، ایجاد نمود بارها بیان شده است. او پس از دریافت لوح، با آن که سخت مشتاق لقای محبوبش بود، از این دیدار صرف نظر کرد، و طبق امر مولایش راهی ایران شد تا پیام حق را به مشتاقان و مستعدان ابلاغ نماید و طریق حق و حقیقت بنماید و ظهور موعود بیان را به پیروان حضرت ربّ اعلی بشارت دهد.

از جمله عباراتی که در این لوح مبارک نازل شده و بعضاً مورد انتقاد غیربہائیان قرار گرفته، جمله "کن كسيلة النار لأعدائی و كوثر البقا لأحبائى" است که آن را دالّ بر رفتار دوگانه با دوست و دشمن قلمداد نموده‌اند و با اصل محبت بی قید و شرط و معاشرت با روح و ریحان با پیروان جمیع ادیان در تضاد یافته‌اند. به نظر رسید، اگر به دیدگاه امر مبارک در این خصوص اشارتی گذرا شود، شاید در روشن شدن موضوع و رفع این تفکر نادرست کمکی نماید. اگرچه هر نفسی باید نظر به انصاف داشته و با دیدگاهی بی طرف به موضوع بنگرد و از خدایش بخواهد که در اتخاذ موضع و قضاوت عادلانه به او مساعدت فرماید.

قبل از آن که وارد بحث اصلی شویم، به این نکته اشاره می‌شود که کلام واحد می‌تواند تأثیری دوگانه در طالبان و منکران داشته باشد و ابداً لزومی ندارد که تصوّر شود که کوثر حیات و شعله نار دو امر جداگانه هستند. حضرت بهاء الله در لوحی به امضاء کاتب وحی می‌فرماید، "انشاء الله آن محبوب به کمال قدرت و قوت بر امر الهی قیام نمایند و بگویند آنچه را که به منزله روح است از برای طالبان و به مثابه نار است از برای جاحدان و منکران" (مجموعه آثار قلم اعلی، ج ۲۸، ص ۲۲). در واقع، نار برای رفع افسردگی و پژمردگی است؛ یعنی برای ایجاد طراوت در نفوسی که فاقد روح حیاتند و باید از خمودت نجات یابند. در اینجا آتش است که نقش مهمی ایفا می‌کند. و کوثر، یعنی آب حیات، نیز برای رفع تشنگی است. بدین لحاظ اگر شخصی بتواند هر دو نقش را در آن واحد ایفا کند، در سبیل الهی قدمی مؤثر برداشته است. بدین علت است که حضرت عبدالبهاء خطاب به احبّای الهی می‌فرماید، "کونوا یا احبّاء الله لكلّ ظمانٍ سلسبيلاً عذباً فراتاً و لكلّ ميّتٍ روحاً حياً و لكلّ مخمودٍ ناراً و لكلّ مأیوسٍ رجاء" (مجموعه مکاتیب حضرت عبدالبهاء، شماره ۸۸، ص ۷۵-۱۷۴).

دشمن کیست؟

در فرهنگ سخن سه تعریف برای دشمن آورده شده است: (۱) آن که نسبت به کسی یا چیزی حس مخالفت، بدخواهی، و کینه‌توزی دارد؛ (۲) شخص، گروه، یا کشوری که با دیگری در حال جنگ است؛ (۳) (مجازاً) آنچه برای کسی یا چیزی به شدت زیان‌آور باشد. فرهنگ معین فقط یک تعریف بیان می‌کند: آن که بدخواه دیگری است. دهخدا اینگونه نوشته است: آنکه عداوت می‌کند به شخص و کسی که ضرر می‌رساند. حریف مخالف و ضد و معارض و مبغض. در این مورد به چند نکته در اعتقادات بهائی باید توجه داشت:

اولاً) "انسان باید در جمیع شئون و احوال سماحت داشته باشد، دشمن را دوست شمرد و بدخواه را خیرخواه بداند نه آن که دشمن را دشمن بداند و مدارا نماید و مبغض را مبغض بداند و حُسن اخلاق بنماید. [حضرت بهاء‌الله] می‌فرماید اینگونه عمل نمودن تزویر است، حقیقت ندارد. بلکه شما باید دشمن را دوست ببینید و بدخواه را خیرخواه بدانید و به این دستورالعمل معامله کنید، یعنی محبت و مهربانی و خیرخواهی شما حقیقی باشد نه مدارا. زیرا مدارا به یک درجه تزویر است." (نقل نطق حضرت عبدالبهاء، از ص ۹۸ بهاء‌الله و عصر جدید)؛ این از آن جهت است که انسان باطناً دارای فطرتی روحانی است که همان حقیقت انسانی باشد و تنها از او است که محبت و خیرخواهی تجلی می‌کند و باید این کینونت معنوی و حقیقی را ناظر بود تا شخصیت باطنی و حقیقی بیدار و فعال شود و شخصیت خارجی را نیز تقلیب و تجدید نماید؛

ثانیاً) "کسانی را که خودشان را مخالف ما می‌دانند، نمی‌گوییم دشمنان ما؛ برای این که ما برای دشمن معنی قائل نیستیم و هیچکس را هم دشمن خودمان نمی‌دانیم. بنابراین می‌گوییم کسانی که خودشان را مخالف ما می‌دانند (که نباید بدانند چون ما مخالف هیچکس نیستیم)" (دکتر داودی - مقالات و رسائل در مباحث متنوعه، ص ۷۷)؛

ثالثاً) در معنای کلمه خصم: "این اصطلاح خصم اصطلاح متداول و رایج در قرون وسطی بود، به همین صراحت. در منطق می‌گفتند اگر خصم چنین بگوید، در جواب او چنین باید گفت. کلمه "خصم" یعنی شخص مناظر را، شخصی را که طرف بحث ما است، درست به صراحت عنوان خصم به او دادند. اگر دشمن اینطور گفت تو در جواب اینطور بگو. پس به این ترتیب لا اقل طرف بحث اگر دشمن جنگ ما نباشد، حریف مسابقه ما شده و پیدا است که اگر این روش مورد قبول قرار بگیرد، دیانت که اصل آن بر صفا و وفا و صمیمیت و صداقت باید باشد چه معنی پیدا می‌کند. ما این کار را نمی‌کنیم. برای این که به آن سرنوشت نمی‌خواهیم دچار شویم. ما این

کار را نمی‌کنیم برای این که نمی‌خواهیم کسی را به عنوان خصم در مقابل خود قرار دهیم و خودمان به قصد خصومت در مقابل او قرار بگیریم. اینها از ما و از دین ما که دین صلح و صفا و وفاق و وفا است دور باد" (دکتر داوودی - همان مأخذ، ص ۱۴۸).

رابعاً) در تعریف دشمن در این مقام به گفتار دیگری از دکتر داوودی استناد می‌شود که به زیبایی تام آن را تعریف می‌کند و نحوه رفتار با آنها در این امر مبارک را توضیح می‌دهد. توضیحات ایشان در واقع به قسمتی از لوح احمد مربوط می‌گردد: "وقتی بیان دوست و دشمن می‌فرمایند (البته دشمن منظور کسانی هستند که خود را دشمن امر بهائی و دشمن حضرت بهاء‌الله می‌گیرند و الا نه آن حضرت با کسی دشمنی دارند و نه امر آن حضرت تجویز دشمنی می‌کند)، دعوت می‌فرمایند که اگر از کسانی که خود را دشمن می‌دانند و در این راه سالکند، حزنی در راه من به تو وارد آید یا به خاطر من حمله‌ای به تو شود و یا ضربتی بر تو وارد کنند، مضطرب مباش و به خدا توکل کن. زیرا مردمی که به تو بد می‌کنند، در راه اوهام قدم بر می‌دارند، خدا را به چشم خود نمی‌بینند و نغمه الهی را به گوش خود نمی‌شنوند. در واقع آنان که بد می‌کنند از جمله کسانی هستند که اوهام و ظنون بین آنان و قلوبشان حائل شده است. بنابراین تو نسبت آنها کینه پیدا نکن و آنها را دشمن مگیر. آنها اگر خود را دشمن می‌گیرند، به این علت است که گوششان بسته است، یعنی به گوش خود نمی‌شنوند؛ چشمشان بسته است، یعنی به چشم خود نمی‌بینند، زیرا اوهام و ظنون بین آنان و قلوبشان حائل شده است (رهائی، به اهتمام دکتر وحید رأفتی، ص ۴۲).

خامساً) با احدی نباید دشمنی کرد و هیچکس را نباید دشمن شمرد که جمال مبین می‌فرماید، "أعرض عن الذين تجد في قلوبهم غلاً من الله وأحبائه ولا تكن للكافرين خصيماً" (نورین نیرین، ص ۱۳۴).

شعله نار برای دوستان

شعله نار بودن صرفاً برای دشمنان نیست. اگر بدانیم که در اوقاتی در مورد دوستان نیز صادق است، بهتر می‌توانیم پی به معنای واقعی آن ببریم. از جمله مواردی که شعله نار سبب اشتعال گشته، داستان جناب آقا سید اسمعیل زواره‌ای است که در بغداد از شدت احتراق به نار اشتیاق جان فدا نمود. جمال مبین در حق او فرموده است، "از جمله محبوب شهدا جناب آقا سید اسمعیل زواره‌ای علیه بهاء‌الله الابهی که به دست خود خود را مقبلاً الی البیت فدا نمود. اگرچه این عمل در ظاهر منکر، و لکن محبت الهی چنان اخذش نمود که از هر عرقی از عروقش شعله نار ظاهر و باهر" (مائده آسمانی، ج ۷، ص ۲۱۶).

حضرت عبدالبهاء شدت اشتیاق خود به احبّاء را نیز به شعله نار تشبیه می‌فرمایند، "از جهتی مشغول به تمشیت مهام امور داخله و خارجه و از جهتی مشغول بتحریر این ورقه ملاحظه کن دل چگونه بنار محبت احبّاء الله مشتعل است که جمیع این موانع مانع نمی‌گردد و قلم به ذکر دوستان و یاد یاران مشغول است و روح به نفحات محبتشان پر روح و ریحان" (مکاتیب عبدالبهاء، ج ۸، ص ۱۰۸).

این شعله نار می‌تواند سبب اشتعال احبّای الهی گردد. در مقامی حضرت عبدالبهاء به این نکته نیز اشارتی دارند: "طوبی لک ثم طوبی لک لا أكاد أنسى أيام العراق يوم الإشراق حينما كنت كشعلة النار بين الأبرار و الأخيار تحرق حرارة حبك القلوب المنجذبة في الصور و الناس في وهم و فتور و شغل يلعبون و اسأل الله أن يزيدك ثبوتاً و رسوخاً و يضيئ بك قلوب الأحرار" (منتخباتی از مکاتیب، ج ۶، ص ۴۱۶)

شعله نار بودن دو تأثیر دارد، تأثیری برای دوستان و تأثیری برای کسانی که با امر الهی خصومت می‌ورزند. حضرت بهاء الله توضیح می‌فرمایند، "قم بين الأخيار و الأشرار باسم ربك العزيز المختار ثم اصرم في قلوبهم نار ذكري و ثنائی ليزداد به الأول و يتوجه به الآخر" (اقتدارات، ص ۲۹۷).

در این مقام به کلامی از حضرت عبدالبهاء نیز اشاره می‌شود. هیکل مبارک به احبّای الهی توصیه می‌فرمایند که نسبت به سایر نفوس چگونه رفتار نمایند و چگونه آنها را از خمودت نجات بخشند: "كونوا يا احبّاء الله لكلّ ماردٍ شهاباً ثاقباً و لكلّ غافلٍ عرفاً نباضاً و لكلّ ظلوم عدلاً خالصاً و لكلّ جهولٍ علماً كاملاً و لكلّ معاندٍ برهاناً قاطعاً و لكلّ طالبٍ دليلاً لائحاً و لكلّ ظمآنٍ سلسيلاً عذباً فراتاً و لكلّ ميّتٍ روحاً حياً و لكلّ مخمودٍ ناراً و لكلّ مأيوسٍ رجاءً" (مجموعه مکاتیب حضرت عبدالبهاء، شماره ۸۸، ص ۱۷۵). همانطور که ملاحظه می‌شود، در اینجا نیز "نار" برای نجات از خمودت و سردی است و نه برای سوزاندن؛ در واقع هدایت هیکل مبارک گویای نهایت درجه الطاف الهی نسبت به بندگان است.

شعله نار برای هر چه جز خدا

باید چون آتش بود تا قلوب جمیع نفوس به آتش عشق الهی شعله‌ور گردد و این جز به راضی بودن به رضای الهی و توجه به وجه او، حاصل نشود. این است که فرمود، "كُن نار الله لما سواه لتشتعل منك أفئدة الخلق كذلك أمرت من لدن عزيز حكيم" (کتاب مبین، خطّ زین المقرّین، ص ۲۰۱).

نهی از جدال با دشمن

با توجه به روشن شدن کلمه "دشمن"، یعنی کسی که خود را مخالف با ما می‌داند نه آن که ما او را دشمن یا مخالف بدانیم و در اینجا صرفاً برای تمیز موضوع به کار می‌رود، به ممنوع بودن هرگونه نزاع و جدال با افرادی که مخالف ما هستند، اشارتی می‌شود.

اینگونه افراد معمولاً سعی دارند ما را به مجادله بکشانند، یعنی با تحقیر یا استهزاء یا تهمت و افترا و امثال آن و اهانت به اعتقادات ما، ما را مجبور نمایند که مقابله به مثل نماییم. دکتر داودی چه نیکو این موضوع را بیان کرده است: "مخالفتان ما حمله می‌کنند، ایراد می‌گیرند، و چون ما را تصدیق ندارند، چون ما را قبول ندارند، چون ما را بر حق نمی‌دانند، از هر گونه اهانت، از هیچ‌گونه اهانت بهتر است بگوییم، صرف نظر نمی‌کنند. در مورد ما بد می‌گویند، مقدساتمان را تحقیر می‌کنند، طلعات قدسیه را که مورد احترام ماست برخلاف احترام نام می‌برند، ناسزا می‌گویند، فحش می‌دهند، سعی می‌کنند نشان بدهند که ما باطلیم، ما بدیم و ما زشتیم... اما ما چه حق داریم که به جوابگویی آنها مطابق روش خودشان بپردازیم؟ ما نمی‌توانیم این کار را بکنیم. ما که آنها را قبول داریم، چطور می‌توانیم به ایشان بد بگوییم؟ ... کار ما با کار او هیچ تفاوتی ندارد، چون او هم کاری کرده که مخالف معتقدات ما است. ما هم در این مقام کاری کردیم که مخالف معتقدات ما است. او به ما تاخته، ما هم به نوبت خودمان به خودمان تاخته‌ایم" (مقالات و رسائل در مباحث متنوعه، ص ۱۶۱).

در واقع، مقصود اهل بهاء ترویج تعالیم بهائی است نه وارد شدن در مجادله. تلاش طرف مقابل در واقع منصرف کردن ما از نشر تعالیم است در حالی که ما برای تعمیم معارف بهائی و انتشار کلمات الهی تلاش می‌کنیم. این معنی را حضرت عبدالبهاء اینگونه بیان می‌فرمایند، "... هر قدر اجتناب کنند شما نزدیکی طلبید و هر قدر اذیت کنند شما محبت بنمایید و آنچه بد بگویند شما ملاحظت فرمایید به هر وسیله که ممکن باشد نهایت دلجویی را از آنها بنمایید؛ از سب و لعن و هتک منزجر نگردید، بلکه مانند چشمه آب حیات منفجر شوید، باز محبت کنید، الفت بنمایید" (امر و خلق، ج ۳، ص ۲۰۷). در مقام دیگر می‌فرمایند، "زنهار زنهار که خاطری بیازارید و قلبی را شکسته بنمایید و دلی را دردمند کنید و جانی افسرده بنمایید و نفسی را پژمرده کنید ولو دشمن جان باشد و اهل عدوان" (همان)

در مقام دیگر می‌فرمایند، "ای حزب الله مبادا خاطری بیازارید و نفسی را محزون کنید و در حق شخصی چه یار و چه اغیار چه دوست و چه دشمن زبان به طعنه گشائید در حق کلّ دعا کنید و از برای کلّ موهبت و غفران طلبید زنهار زنهار از این که نفسی از دیگری انتقام کشد ولو دشمن خونخوار باشد" (منتخبات مکاتیب، ج ۱، ص ۷۰).

در طرز رفتار با اینگونه نفوس باید ناظر به انگیزه و علت خصومت آنها بود که چرا دست به اینگونه اعمال می‌زنند و چه راه حلی برای آن وجود دارد. اگر شعله نار نشانه خصومت متقابل از سوی اهل بهاء باشد حلال مشکلات و راه رسیدن به وحدت و یگانگی نیست. دیگر بار کلامی از دکتر داودی بخوانیم که در این مورد نیز

توضیحی می دهند، "جمال قدم می فرمایند اینها کسانی هستند که ظنون و اوهام بین آنها و قلوبشان حائل شده و روی قلب آنان را غباری پوشانده و آئینه دل رامکدر کرده و لذا این آئینه دیگر پرتو حقیقت را منعکس نمی کند و همین است که این نفوس را از راه خدا باز می دارد. پس اگر آزاری به تو می رسانند و صدمه و لطمه ای به تو می زنند، از این نفوس کینه به دل مگیر و مضطرب مشو. آنها دلشان می خواهد تو را خوار و غمگین کنند ولی نه غم به دلت راه پیدا کند و نه احساس خواری کن و نه مضطرب باش. چرا؟ برای این که اینها دانسته بد نمی کنند، بلکه ظنون و اوهامی که حائل بین آنان و قلوبشان شده باعث چنین رفتاری است. بنابراین سعی تو باید این باشد که آنان را به فطرت اصلی برگردانی و قلبشان را پاک و آزاد کنی. با دل زدوده از غبار وقتی توجه به حقیقت کنند، حقیقت خواه و ناخواه در آئینه دل منعکس می شود" (رهائی، ص ۴۳).

از این قبیل بیانات بسیار است و نشان می دهد که در این ظهور ابداً هیچ جدال و نزاعی با آنچه که به اصطلاح دشمن نامیده می شود، وجود ندارد. حتی در مقام معامله باید با دوست و دشمن یکسان رفتار نمود، "حضرت بهاء الله می فرماید اگر خدا نکرده شما دشمنی داشته باشید، او را دشمن نبینید، دوست ببینید. به دوست چگونه لازم است معامله کردن؛ به دشمن همان معامله را مجری دارید. این تأکید را به جهت این می فرماید تا این که الفت میانه جمیع بشر حاصل شود" (خطابات مبارکه، ج ۱، ص ۱۵۴).

وصیت حضرت عبدالبهاء به اهل بهاء در الواح مبارکه وصایا نیز جز این نیست، "ای احبای الهی در این دور مقدس نزاع و جدال ممنوع و هر متعدی محروم. باید با جمیع طوائف و قبائل، چه آشنا و چه بیگانه نهایت محبت و راستی و درستی کرد و مهربانی از روی قلب نمود؛ بلکه رعایت و محبت را به درجه ای رساند که بیگانه خود را آشنا بیند و دشمن خود را دوست شمرد؛ یعنی ابداً تفاوت معامله گمان نکند" (ایام تسعه، ص ۴۶۹).

سبقت رحمت بر غضب

هیچ شکی نیست که خداوند کریم است و عاشق بندگان و مخلوقات خود. لهذا ابداً مایل نیست کسی محروم بماند و همواره رحمت او بر غضبش سبقت گرفته و به نوع بشر مهلت داده است که طریق صواب را بیابد و پیماید. در قرآن کریم، "رحمتی وسعت کل شیء" آمده است که حضرت عبدالبهاء در توضیح آن می فرماید، "رحمت بر دو قسم است، خاصه و عامه، روحانی و جسمانی. رحمت عامه جسمانی وسعت رحمته کل شیء؛ اما رحمت خاصه روحانی وجدانی رحمانی و یختص برحمته من یشاء" (منتخبات مکاتیب، ج ۶، ص ۷).

در این ظهور رحمت الهی بر غضبش سبقت گرفته است. خداوند، کسانی را که از در مخالفت با امرش برمی آیند، علیرغم اقتدارش بر اخذ آنها، به نظر کودکانی می نگرد که محتاج تربیت هستند و لذا با آنها مدارا می فرماید و از احبایش نیز می خواهد همان طریق را در پیش گیرند: "قد أتى مالک القدم لإصلاح العالم. لو عرف

النَّاسَ لَطَافُوا حَوْلَ الْعَرْشِ إِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ. مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الصَّبِيَّانِ إِذَا رَبَّكَ لَمَرَّبَى الْعَالَمِينَ. لَوْ أَرَدْنَا لَأَخَذْنَا مِنْهُمُ بِكَلِمَةٍ مِّنْ عِنْدِنَا وَلَكِنْ سَبَقَتْ الرَّحْمَةُ غَضَبَ اللَّهِ الْمُقْتَدِرِ الْعَزِيزِ الْقَدِيرِ. أَنْ اقْتَدُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ هُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ.^۱

حضرت بهاء الله در خطابى به مخالفين خود مى فرمايند، "ارجعوا الى الله و توبوا اليه ليرحمكم الله بفضله و يغفر خطاياكم و يعفو جريباتكم و اِنَّه سبقت رحمته غضبه و احاط فضله كلَّ مَنْ دخل فى قمص الوجود من الاولين و الاخرين."^۲

بدین لحاظ است که نصرت به امر الهی را در مجادله نمی دانند بلکه در مواعظ حسنه می دانند و تحمل بلايا و شدائد را براي جاد فتنه و جدال مرجح می شمارند، "ليس النَّصْرُ بِالْمُجَادَلَةِ بَلِ الْمَوْعِظَةُ الْحَسَنَةُ إِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ. سَبَقَتْ رَحْمَتُهُ غَضَبَهُ لَذَا حَمَلْنَا الشَّدَائِدَ مِنْ كُلِّ دَنْجٍ بَعْدَ الَّذِي فِي قَبْضَتِنَا مَلَكُوتَ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِينَ. أَيَاكُمْ أَنْ تَرْتَكِبُوا مَا تَحَدَّثَ بِهِ الْفِتْنَةُ..."^۳

دشمن حقیقی کیست یا چیست؟

آدمی دشمن دارد چه که در طریقی که به سوی حق در پیش می گیرد و تلاشی که برای تحقق آرزوی مکنون در دل و جاننش، یعنی تقرب به خدایش و محبوبش، به عمل می آورد موانعی وجود دارند که او را از پیشروی باز می دارند و اینها در واقع دشمن حقیقی اویند.

در آثار بهائی به اینگونه دشمنان اشاراتی شده است. از آن جمله حضرت بهاء الله می فرماید، "ای بندگان تن بی روان مرده است و دل بی یاد یزدان پژمرده. پس به یاد دوست بیامیزید و از دشمن بپرهیزید. دشمن شما چیزهای شما است که به خواهش خود آن را یافته اید و نگاه داشته اید و جان را به آن آلوده اید. جان برای یاد جانان است آن را پاکیزه دارید؛ زبان برای گواهی یزدان است آن را به یاد گمراهان میالایید" (یاران پارسی، ص ۳).

مورد دیگر نفوسی هستند که آدمی را از پیشروی باز می دارند. در این مقام باید به کلام آنها بی اعتنایی نمود و ناظر به کلام حق بود تا مقصود حاصل شود: "ای بنده یزدان از بیگانگان بیگانه شو تا یگانه را بشناسی. بیگانگان مردمانی هستند که شما را از یگانه دور می نمایند ... به گفتار اغیار از یار دور ممان و از سخن دشمن از دوست مگذر ... چشم جان بگشا تا روی دوست بینی؛ گوش هوش فرا دار تا زمزمه سروش ایزدی بشنوی" (همان، ص ۶).

اما در آثار مبارکه به کرات به نفوسی که با امر مبارک و طلعات مقدسه مخالفت شدید می نمایند با واژه "اعداء" اشاره شده است. فی المثل در لوحی به یکی از اماء الرحمن می فرمایند، "یا امتی اسمعی ندائی من شطر سجنی إذ أحاطنی أعدائی الذین أنکروا القيامة و آثارها و السّاعة و أشراطها ألا أنهم من الصّاعرين" (آثار قلم اعلى، طبع کانادا، ج ۲، ص ۵۰). و در لوحی خطاب به جناب عندلیب از اعمال و اخلاق ناروای احباء به عنوان نصرت اعداء یاد می کنند، "یا اولیائی تمسکوا بحبل الأعمال و الأخلاق لیظهر منکم ما تنجذبُ به أفئدة من فی البلاد؛ إعلموا أنّ جنود الأخلاق أقوى الجنود فی العالم فاعتبروا یا ولی الأَبصار بها ترتفع مقاماتکم و مراتبکم بین الأحزاب. یا عندلیب قد خلّقنا النفوس لنصرة أمرنا ولكن أكثرهم نصرُوا أعدائی بأعمالٍ ناحت بها جنود الوحي و الإلهام" (لثالی الحکمة، ج ۳، ص ۹۵). و در لوح دیگری، باز هم خطاب به جناب عندلیب، صریحاً به این مطلب اشاره دارند: "از حق بطلب مبعوث فرماید نفوسی را که به کمال تقدیس و تنزیه و انقطاع بر نصرت امر قیام نمایند؛ قیامی که سستی آن را اخذ نکند و قعود از پی در نیاید. احباء قلیل و اعداء کثیر. اکثری را اسماء حایل شده و حجاب اکبرگشته لذا از تقرّب به افق اعلى ممنوعند. بگوای اهل بهاء از هریک اگر عمل نالایقی ظاهر شود او ناصر اعدای حق بوده و هست. چه که نفوس غافله به مجرد اصغاء عمل منکری نار فساد برافروزند و به انتشار عمل آغاز نمایند و نسبت آن را به مبدء راجع کنند" (همان، ص ۲۳۰).

از برای این نفوس نیز دو راه وجود دارد: یا اقبال به مظهر امرالله یا استقرار در جحیم مقدر برای آنها. حضرت بهاء الله در مناجاتی در حق اعداء می فرمایند، "الهی و سیدی أن افتح عیونهم لمشاهدة جمالك أو أرجعهم إلى مقرهم فی أسفل التیران" (مناجاة، طبع برزیل، ۱۳۸ بدیع).

اما برای احباء در قبال این نفوس وظیفه ای مقرر که ابداً به سیف و سنان ظاهره ارتباطی ندارد و اگر نسبت به آنها آتشی بر می افروزند، ابداً به قهر و غضب ظاهره مربوط نبوده و نیست. وقتی ذکر به کار بردن آتش می شود، توصیه جمال مبارک به بندگان چنین است، "قم بین الأخیار و الأشرار باسم ربک العزیز المختار ثم اضمرم فی قلوبهم نار ذکری و ثنائی لیزداد به الأوّل و یتوجه به الآخر. كذلك یامرک سلطان القدر من هذا المنظر الأكبر" (اقتدارات، ص ۲۹۷).

در کلامی مذکور، "ای اهل بهاء با جمیع اهل عالم به روح و ریحان معاشرت نمایید. اگر نزد شما کلمه ای و یا جوهری است که دون شما از او محروم به لسان محبت و شفقت القاء نمایید؛ اگر قبول شد و اثر نمود مقصد حاصل و الا او را به او گذارید و درباره او دعا نمایید نا جفا. لسان شفقت جذاب قلوب است و مائده روح و

به مثابه معانی است از برای الفاظ و مانند افق است از برای اشراق آفتاب حکمت و دانایی " (مجموعه اشراقات، ص ۱۳۵).

البته، اگر کلام حق در کسی اثر ننماید، و بخواهد به خصومت و عداوت ادامه دهد، اجتناب از او لازم و واجب: "تَجَنَّبَ عَنْ أَعْدَائِي وَلَا تُعَاشِرْ مَعَهُمْ وَكُنْ فِي حِفْظِ جَمِيلًا" (لثالی حکمت، ج ۱، ص ۳۵).

اما عمل خلاف آن، یعنی هرگونه ضرری که از سوی احبای الهی به احدی وارد شود به نفس حق وارد شده است و نافی اصل محبت و شفقت به کل اهل ارض است. جمال مبین می فرماید، "انشاء الله به کمال حکمت به ذکر حق مشغول باشید به شأنی که اذکار شما در قلوب تأثیر نماید و وصیت می کنیم شما را به رأفت و رحمت و حلم و امانت و صدق که شاید عالم تیره به عنایت سراج های اخلاق مرضیه و اعمال طیبه روشن و منیر گردد. این است معنی نصرت که در کتاب نازل شده. اگر از نفسی الیوم عملی ظاهر شود که سبب ابتلاء و ضرر نفسی گردد، فی الحقیقه آن عمل به مظلوم راجع است. اتقوا یا احبائی عن کل ما یکرهه العقول. کذلک ینصحکم قلمی و یوصیکم لسانی الصادق الامین" (آیات الهی، ج ۲، ص ۹۲).

تصریح و تأکید حق بر آن است که عکس این عمل، یعنی آنچه که با محبت و شفقت و عدالت و انصاف از احبای الهی ظاهر شود، مضر به حال امرالله و ناصر اعدای حق بوده و هست. در کلامی می فرمایند، "ای رب تری و تعلم ان الذین اردنا منهم العدل و الانصاف قاموا علينا بالظلم و الاعتساف. فی الظاهر کانوا معی و فی الباطن نصرنا اعدائنا الذین قاموا علی هتک حرمتی. الاهی الاهی أشهد أنك خلقت عبادک لنصرة أمرک و إعلاء کلمتک و هم نصرنا اعدائک..." (لوح مبارک خطاب به شیخ نجفی، ص ۲۸).

در موارد کثیره این اعمال را از خصومت اعداء مضرتر و بدتر شمرده اند، "امروز ناصر حق اعمال طیبه و اخلاق مرضیه بوده. مکرر این کلمه علیا از قلم اعلی نازل: ضرر این مظلوم زنجیر و کند ارض طا نبوده و همچنین ظلم ظالم های ارض میم نه، بلکه از نفوسی است که دعوی محبت می نمایند و خود را از اهل بهاء می شمردند و لکن مطیع نفس و هوی مشاهده می گردند. امروز باید اولیاء به نور تقوی منور باشند و به نار انقطاع مشتعل. این است وصیت حق جل جلاله از قبل و بعد طوبی للعاملین. به راستی می گویم از هر نفسی نار امل و شهوت ظاهر شود، او از حق نبوده و نیست. باید دوستان به طراز انقطاع و تقوی و امانت و دیانت مزین باشند" (لثالی حکمت، ج ۳، ص ۲۳۴).

معانی آتش در امر بهائی

در امر مبارک معانی مختلفه آتش بیان شده است. وقتی به مفاهیم آن توجه شود، کاملاً روشن می‌گردد که مقصود از آتش، ابداً نفاق و دشمنی و آزار رساندن نیست، بلکه در جهت مثبت به کار رفته است. حتی، در بیانی از حضرت بهاءالله خطاب به یکی از پارسیان، که به آئین زردشتی اعتقاد داشتند، مفهوم آتش در دیانت زردشتی را توضیح می‌دهند که فی نفسه گویای تقدس آن در جهت مثبت است نه منفی و نه پرستش و عبادت. لهذا به معانی مختلف آن در اینجا اشارتی گذرا می‌شود:

1- معنای آتش در دیانت حضرت زرتشت: "صعود و نزول، حرکت و سکون، از خواست پروردگار ماکان و ما یکون پدید آمده. سبب صعود، خفت و علت خفت، حرارت است. خداوند چنین قرار فرمود؛ و سبب سکون، ثقل و گرانی و علت آن برودت است. خداوند چنین قرار فرمود. و چون حرارت را که مایه حرکت و صعود و سبب وصول به مقصود بود اختیار نمود، لذا آتش حقیقی را به ید معنوی برافروخت و به عالم فرستاد تا آن آتش الهیه کل را به حرارت محبت رحمانیه به منزل دوست یگانه کشاند و صعود و هدایت نماید. این است سر کتاب شما که از قبل فرستاده شد و تا اکنون از دیده و دل مکنون و پوشیده بود" (یاران پارسی، ص ۵). حضرت عبدالبهاء نیز در خطابی به یکی از پارسیان می‌فرمایند، "کالبد جهان هر چند دلپسند و دلنشین و دلبر است، ولی تن بی جان است و خاک پست تیره‌ناک. جان جهان و جنبش کیهان به گوهر آتش است و این نیروی دلکش. ولی این آتش آتش پریزانه جان و دل است نه گوهر جهان آب و گل" (همان، ص ۱۹۱).

بنا بر مفاد بیانات فوق، وقتی انسان بتواند شعله نار برای کسانی باشد که بغض و عناد را در قلب خود جای داده‌اند، برودت خصومت را از دلشان بیرون می‌کند و حرارت محبت را جایگزین آن می‌سازد و چون از ثقل خصومت رهایی یافتند، قصد عروج به آسمان محبت را می‌نمایند و به ساحت حق تقرب می‌جویند.

2- مقصود از آتش بسوزاندن حجاب است، چه که لازال حجاب از مشاهده جمال ممانعت نموده است. حجابات آدمیان همواره آنها را از زیارت جمال معبود در مظهر ظهور منع کرده است. یکی از انواع آتشی که می‌تواند حجاب را بسوزاند و از میان بردارد، "نار ایقان" است. حضرت بهاءالله می‌فرمایند، "باید به نار ایقان و نور ایمان حجابات را بسوزانید و قلوب و افئده را منور دارید." در مقابل آن نیز "کوثر ایقان" وجود دارد: "جهد نمایند تا از کوثر ایقان که از یمین عرش الهی جاری است بنوشید. هر نفسی به آن فائز شد او از اهل بقا در صحیفه حمراء مذکور است" (اقتدارات، ص ۲۷۶).

3- آتش سبب اشتعال می‌شود و هر آنچه را که دچار خمودت شده از آن رهایی می‌بخشد. تنها ناری که توانایی ایجاد شعله را دارد، نار الهی است. بدین لحاظ است که حضرت بهاء الله می‌فرمایند، "كُن نارالله لما سويه لتشتعل منك أفئدة الخلق، كذلك أمرت من لدن عزيز حكيم" (کتاب مبین، خط زین‌المقرئین، ص ۲۰۱). نار الهی شور و شوق به جانها بخشد و دلها را به اشتیاق آورد و به سوی خدای یگانه کشاند. مقصود حق آن است که احدی محروم نماند، پس قلوب سرد شده از برودت عداوت را به شعله محبت الله که از "نارالله" حاصل گردد، توان زائل ساخت.

نار الهی سبب می‌شود که حرارت حب الهی از فرد مؤمن ساطع گردد و برای نفوس دیگر محسوس باشد. حضرت بهاء الله در لوح ام عطّار می‌فرمایند: "لا تعاشری مع المشركات كذلك یامرک منزل الآيات. عنده علم کل شیء فی کتاب مبین. إذا رأیت واحدة منهن کونی نارالله لتجد منک حرارة حب ربک العزیز الکریم".^۴

در مقام دیگر به یکی از احباء می‌فرمایند، "ای علی ندایت بسیار محبوب است. بنویس و بگو و بخوان ناس را به شطر پروردگار عالمیان به حرارت و جذبی که جمیع را مشتعل نماید" (مائده آسمانی، ج ۴، ص ۱۱۲)

4- استقامت نیز آتشی است که می‌تواند سبب احتراق قلوب شود. حضرت بهاء الله می‌فرمایند، "مقصود از قدرت و قوت و عضد، استقامت بر امرالله است و همچنین ذکر و بیان. استقامت ناری است که قلوب مشرکین را محترق نماید و نوری است که عالم عرفان را منور می‌دارد" (رهايي، ص ۵۰).

اثرات دوگانه نار استقامت برای مؤمنان و غیرمؤمنان در این بیان حضرت بهاء الله واضح و آشکار است: "الحمد لله الذي سرّ خادمه بنفحات بيان اوليائه... وجود اولياء واستقامتشان بر امر مالک اسماء نور است از برای مقبلین و نار است از برای مشرکین..." (رهايي، ص ۵۰).

5- آتش عشق سبب سوزاندن حجاب شبهات گردد: "افسر ثبوت بر سر نهند و دیهیم استقامت بیاریند و نار عشق را برافروزند و پرده شبهات بسوزند تا دلبر تعالیم الهیه در نهایت جمال پرده براندازد و شمع جمع گردد و شاهد انجمن شود" (مکاتیب عبدالبهاء، ج ۳، ص ۳۱۲). نصرت امرالله با اشتعال به نار محبت الهی میسر گردد؛ لهذا حق می‌فرماید، "این ایامی است که باید کل به نار محبت رحمن مشتعل شده به نصرت حق مشغول شوند و نصرت به ذکر و بیان مصدر شده... انشاء الله از نار سدره ربّانیه به شأنی مشتعل شوی که حرارت آن افئده بارده را جذب نموده به یمین احدیه کشاند..." (رهايي، ص ۵۰). در این مقام نیز ملاحظه می‌شود که اشتعال به نار محبت رحمن سبب جذب نفوسی می‌شود که از حرارت آن منجذب می‌شوند.

جمال قدم، پس از توصیه به احمد برای ثبوت و رسوخ و استقامت، "از او می‌خواهند که نسبت به دشمنان مثل شعله نار باشد و نسبت به دوستان مثل چشمه بقا که آب زندگانی می‌نوشاند. در لوح دنیا و بسیاری از الواح دیگر جمال مبارک، خود، معانی نار را بیان می‌فرمایند. می‌فرمایند منظور از آتش آتش محبت است که آباد می‌کند، پیوند می‌دهد؛ نه آن آتش ظاهری که می‌سوزاند، ویران می‌کند و متفرق می‌سازد. می‌دانید وقتی چیزی را می‌خواند جوش بدهند به آتش نزدیک می‌کنند؛ همان آتشی که می‌سوزاند و خاکستر می‌کند و اجزاء را از هم پراکنده می‌کند، می‌تواند دو چیز را به هم جوش بدهد و این همان آتش محبت است که می‌فرمایند در مقابل دشمنان من آتش محبت الهی باشید، و در مقابل دوستان من کوثر بقا، یعنی سرچشمه آب حیات" (دکتر داودی، رهایی، ص ۴۲).

6- نار انجذاب نیز سبب جذب قلوب بندگان می‌شود. در ادعیه حضرت ربّ اعلی آمده است، "اضرم فی قلبنا نار الجذب و الانجذاب علی شأن تنجذب منه قلوب البریة..." (منتخبات آیات از آثار حضرت نقطه اولی، ص ۱۴۲).

7- آتش سبب حرکت و جنبش است؛ آتش به عالم روح بخشد و زندگی عطا کند و آن را از سکون و خمودت نجات بخشد. در واقع آتش عبارت از پادزهری است در مقابل زهر خمودت. حضرت عبدالبهاء در یکی از الواح پارسی می‌فرمایند، "نام خداوند آغاز سخن دانشمند است ای نوشِ دل هر هوشمند، هر زهری را پادزهری است و هر نیشی را نوشی. براستی بدان زهر بیهوشی را هوشی و نیش نادانی را نوشی. درد دردمندان را درمانی و زخم آشفته‌گان را مرهم دل و جان. کالبد جهان هر چند دلپسند و دلنشین و دلبر است، ولی تن بی جان است و خاک پست تیره‌ناک. جان جهان و جنبش کیهان به گوهر آتش است و این نیروی دلکش. ولی این آتش آتش پرزبانۀ جان و دل است نه گوهر جهان آب و گل. پس ای نوش، تن ناتوان جهان را نوشدارو باش و درد دردمندان را درمان شیرین خوشگوار؛ بیمارستان نادانان را پزشک دانا شو و شکرستان ستایش و نیایش را طوطی شکرخوا. ع" (یاران پارسی، ص ۱۹۰).

۶

انواع آتش

آنچه موجب سوء تفاهم و برداشت نادرست از بیان جمال قدم شده، همانا معانی متفاوت نار است. مفاهیم مثبت و منفی وجود دارد که تأثیر هر دو سوزاندن است، اما یکی ممدوح است و دیگری مذموم. لہذا باید به این معنی نیز توجّه داشت:

1- یک معنای نار جهنم است؛ جهنم دوری از حق است و مخالفت با مظهر ظهور او. جمال مبارک می‌فرمایند، "اصل النَّار هي الجحاد في آياتِ الله و المجدالُهُ بما يُنزلُ مِنْ عنده و الإنكار به و الإستكبار عليه."^۷ در این مقام، حضرت بهاء‌الله در لوحی موضوع را کاملاً روشن فرموده‌اند، "هر نفسی که به آن صبح هدایت و فجر احدیت فائز شد، به مقام قرب و وصل که اصل جنّت و اعلی الجنان است فائز گردید ... و الاّ در امکانه بعد که اصل نار و حقیقت نفی است ساکن بوده و خواهد بود" (مجموعه الواح، ص ۶۹-۳۶۸).

2- اصطلاح اصحاب نار، اهل نار، اصحاب السّعیر و اولیاء النار نیز در مورد مشرکین و افراد مُعرض از حق اطلاق شده است: "إِنَّ الَّذِينَ غَفَلُوا أَوْلَئِكَ مِنَ أَهْلِ النَّارِ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَوْلَئِكَ مِنَ أَهْلِ الْفِرْدَوْسِ..."^۸ در مقامی به ناقضین میثاق الهی نیز اصحاب نار اطلاق شده است: "إِنَّ الَّذِينَ نَقَضُوا مِيثَاقَ اللَّهِ وَ عَهْدَهُ أَوْلَئِكَ أَخَذَتْهُمُ نَفَحَاتُ الْعَذَابِ سَوْفَ يَرُونَ مَنَازِلَهُمْ فِي النَّارِ. فَبئسَ مَثْوًى كُلِّ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارٍ"^۹ غافلان از حق در گمراهی خواهند بود و از جمله اصحاب سعیر محسوب خواهند گشت، "إِنَّ الَّذِينَ غَفَلُوا أَوْلَئِكَ فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ، سَوْفَ يَرُونَ أَنفُسَهُمْ فِي النَّارِ؛ أَلَا أَنَّهُمْ أَصْحَابُ السَّعِيرِ."^{۱۰} ستمگران نیز سرنوشتی بهتر از آن نخواهند داشت، "دَعِ الظَّالِمِينَ الَّذِينَ اتَّخَذُوا الْأَوْهَامَ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ؛ أَوْلَئِكَ مِنَ أَهْلِ النَّارِ"^{۱۱}

3- نار سدره اصطلاحی است که از سدره مشتعله که خداوند از طریق آن با حضرت موسی تکلم کرد نشأت گرفته است. بنابراین، نار سدره، نار الهی است: "ياحزب العدل باید به مثابه نور روشن باشید و مانند نار سدره مشتعل. این نار محبت احزاب مختلفه را در یک بساط جمع نماید و نار بغضا سبب و علت تفریق و جدال است" (لوح دنیا، دریای دانش، ص ۹۰).

4- منشأ نار نفس ذات الهی است که از طریق نزول آثار و الواح آن را به این جهان انتقال دهد و سبب سوزاندن حجابات نفوس شود، چه که مقصود از خلقت انسان، عرفان الهی و عبادت او است و این جز با سوزاندن حجابات و اشارت و رسیدن به خلوص تام میسر نگردد. زیارت آثار الهی چنان آتش شور و اشتیاق را در دل و جان بندگان خدا می‌افروزد که مشتاقانه جان فدای جانان نمایند و از کدورات این جهان خاکی بگذرند و به جهان الهی قدم گذارند. این است که حضرت بهاء‌الله در لوح جناب میرزا اسمعیل کاشانی، معروف به ذبیح ارض کاف، می‌فرمایند، "هذا لوح القدس يُذكرُ فيه ما يشتعل به قلوب العباد ناراً لعلَّ يحرق بها كلّ الحجابات و الاشارات و يجعل أنفسهم خالصاً لله المقتدر العزيز الجميل. تالله الحق من يقرء آياتِ الله على شأنِ الذي يجرى من لسانه

لَيَنْقُطُ عَنْ كُلِّ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَيَتَقَرَّبُ إِلَى مَقَرِّ الْقُدْسِ هَذَا الْمَنْظَرِ الْمَشْرِقِ الْمُنِيرِ. وَلَوْ يَطَّلَعَنَّ الْعِبَادُ بِحَبِّ الَّذِي يَجْرِي مِنْهُ حَيْنَئِذٍ تِلْكَ الْكَلِمَاتِ لَيَفْدِينَ أَنْفُسَهُمْ لِهَذَا الْمَظْلُومِ الَّذِي ابْتَلَى بَيْنَ يَأْجُوجَ النَّفَّاقِ وَلَنْ يَجِدَ لِنَفْسِهِ نَاصِراً إِلَّا اللَّهَ الْمَلِكَ الْعَزِيزَ الْكَرِيمَ" (آفتاب آمد دلیل آفتاب، ص ۶۱).

آنچه که اشاره می‌فرمایند اگر کسی همانگونه که این آیات از لسان مبارک نازل شده آنها را بخواند، شاید اشاره به ناری باشد که در وجود هیکل مبارک زبانه می‌کشد بقوله تعالی، "قَدْ كُنِزَ فِي هَذَا الْغَلَامِ مِنْ لَحْنٍ لَوْ يَظْهَرُ أَقْلٌ مِنْ سَمِّ الْإِبْرَةِ لَتَنَدَكَ الْجِبَالُ وَتَصْفُرَ الْأَوْرَاقُ وَتُسْقَطَ الْأَثْمَارُ مِنَ الْأَشْجَارِ وَتَخْرَ الْأَذْقَانُ وَتَتَوَجَّهَ الْوُجُوهُ لِهَذَا الْمَلِكِ الَّذِي تَجِدُهُ عَلَى هَيْكَلِ النَّارِ فِي هَيْئَةِ النَّوْرِ..." (دفتر دوم سفینه عرفان، ص ۳۱ به نقل از سورة الأَصْحَابِ).
یا اشاره به نار عنایت الهی باشد که هیچگاه بنده‌اش را خمود و جمود رها نمی‌سازد و سعی می‌کند او را مشتعل نماید، "ای پروردگار من غفلت من به مقامی رسید که مرا از فرات عذب یقین محروم ساخت و به ماء صدید ظنون راه نمود؛ از ذکرت غافل شدم و توازن من غافل نشدی؛ از حبت مخمود بودم و نار عنایت تو مشتعل... (همان، به نقل از جلد اول اذکارالمقرّبین).

5- یکی از انواع معروف آتش، ناری است که سبب حدت بصر و قوه بصیرت می‌گردد به نحوی که جمیع حجبات و سبحات را می‌سوزاند و اسرار ازلی در عوالم مُلکی را آشکار می‌سازد و افرادی را که مظهر "ترهق فی وجوههم قتره من الجحیم"^۲ هستند از نفوسی که نماد "تعرف وجوههم نصره النعم"^۳ هستند متمایز می‌نماید. منشأ این آتش "نارالله الموقده" است.^۴

نار به معنای قهر الهی

حال اگر به معنای دیگری از نار توجه کنیم که همان برداشت منتقدان به امرالله است، یعنی قهر و سیف الهی در مقابل اعداء او، توضیحاتی که بر این موضوع از قلم صاحب امر نازل شده فی نفسه گویای مطلب است و نافی این نکته که مقصود از نار قیام علیه مشرکین و مخالفین باشد. در واقع همانطور که در سطور فوق مستنداً مذکور گشت، اهل بهاء با احدی طریق مجادله و منازعه و محاربه نمی‌پیمایند و کینه و بغض احدی را به دل راه نمی‌دهند، چه که قلب را عرش رحمن می‌دانند و متعلق به خدایشان و او به آنها اجازه نداده جز "گل عشق" در آن بکارند. بدین لحاظ برای روشن تر شدن موضوع به نقل چند بیان دیگر از مظهر ظهور الهی مبادرت می‌شود که در آنها به فرد مقبل و مؤمن توصیه شده که "رحمة للمحبین" و "سیف الله لأعدائه" باشد.

سیف الهی

در برخی از بیانات مبارکه، نحوه سلوک با اعداء و احبّاء به نوع دیگری در مقابل هم قرار گرفته است. در فقره‌ای از این قبیل بیانات، نازله از قلم اعلی، اصطلاح "سیف" به کار برده شده است: "ایاک أن لاتضیع ما أراد الله لک و لاتخمد عن نار حبک ثم اشتعل بنفسک علی الذینهم کفروا و أشروا و کن رحمةً للمحبین و کن سیف الله لأعدائه و نعمته لأحبائه ثم احفظ نفسك عن مجالسة المعرضین و تجنّب عنهم و لاتخف من أحدٍ و کن فی حصنٍ حفیظ."^{۱۵}

همانطور که در بیان فوق کاملاً مشهود است، فرد مقبل و مؤمن نباید اجازه دهد آتش محبت الهی در قلبش خاموش شود و باید اشتعالش را به کسانی که کافر و مشرک هستند نشان دهد. و اما در معنای سیف در امر بهائی باید دقت نمود. در هیچ بیانی "سیف حدید"، یعنی شمشیر معهود و مشهور در بین بندگان، مقصود نبوده و استفاده از آن نهی شده است و از آن گذشته آن را ابداً مؤثر نمی‌دانند. مثلاً در بیانی می‌فرمایند، "سیف تقوی احدّ از سیف حدید است" (اشراقات، ص ۲۱)؛ در بیان دیگر نازل، "سیف الحکمة أحرّ من الصّیف و أحد من سیف الحدید"^{۱۶} (الواح نازله خطاب به ملوک و رؤسای ارض، ص ۱۱۱).

در معنای "سیف" و "سنان"، از قلم اعلی بالصّراحه نازل: "قل السّیف هو ذکری و السّنان هو اللّسان؛ أن أخرجوهما بإذنی ثم انصروا بهما الرّحمن بین الأکوان کذلک أمرتم من لدن منّزل الآیات. لعمری سیف الکلمة أحد من سیف الحدید أن اعرفوا یا أولى الأبصار"^{۱۷}

اما، سیف الهی هم برای فصل است و هم برای وصل: "از جمله سلطنت آن است که از آن شمس احدیّه ظاهر شد؛ آیا نشیدی که به یک آیه چگونه میان نور و ظلمت و سعید و شقی و مؤمن و کافر فصل فرمود و جمیع اشارات و دلالات قیامت که شنیدی از حشر و نشر و حساب و کتاب و غیره، کلّ به تنزیل همین یک آیه هویدا شد و به عرصه شهود آمد؛ و همچنین آن آیه منزله رحمت بود برای ابرار یعنی انفسی که در حین استماع گفتند ربّنا اننا سمعنا و اطعنا، و نقتت بود برای فجّار، یعنی آنهایی که بعد از استماع گفتند سمعنا و عصینا؛ و سیف الله بود برای فصل مؤمن از کافر و پدر از پسر. چنانچه دیده‌اید آنهایی که اقرار نمودند با آنهایی که انکار نمودند در صدد جان و مال هم برآمدند. چه پدرها که از پسرها اعراض نمودند و چه عاشقها که از معشوقها احتراز جستند و چنان حادّ و برنده بود این سیف بدیع که همه نسبت‌ها را از هم قطع نمود و از یک جهت ملاحظه فرمایید چگونه وصل نمود مثل آن که ملاحظه شد که جمعی از ناس که سالها شیطان نفس تخم کینه و عدوان مابین ایشان کاشته بود به

سبب ایمان به این امر بدیع منبع چنان متحد و موافق شدند که گویا از یک صلب ظاهر شده‌اند و كذلك یؤلف الله بین قلوب الذین هم انقطعوا الیه و آمنوا بآياته و كانوا من کوثر الفضل بأیدی العزّ من الشّاربین...^{۱۸} (امر و خلق، ج ۲، طبع طهران، ص ۶۱۷ / طبع آلمان، ص ۳۴۰ به نقل از کتاب ایقان، طبع آلمان، بند ۱۱۸، ص ۷۲).

سیف الهی در هر دوری سبب فصل و وصل بوده و خواهد بود. در قرآن کریم (مؤمنون (۲۳)، آیه ۱۰۱) به "فإذا نُفِخَ فِي الصُّورِ فلا أنساب بينهم"^{۱۹} تصریح دارد و این همان کلمه‌ای است که بر لسان مظهر ظهور جاری می‌شود و جز نسبت‌الله هر نسبتی را از میان بر می‌دارد. حضرت بهاء‌الله در تبیین کلام یوحنا لاهوتی در باب اول مکاشفاتش (آیه ۱۴)، که می‌گوید، "شبهه پسرانسان را که ردای بلند در برداشت ... و از دهانش شمشیری دودمه تیز بیرون می‌آمد"، در جواهر الاسرار می‌فرماید، "و اما قوله «كان يخرج من فمه سيف ذافمين» فاعلم بأنّ السيف لما كان آلة القطع و الفصل و من فم الأنبياء و الأولياء يخرج ما يفصل بين المؤمن و الكافر و يقطع بين المحبّ و المحبوب، لذا سمّي بهذا و أنّه ما أراد بذلك الآ القطع و الفصل. مثلاً نقطة الأولية و الشمس الأزليّة في حين الذي يريد أن يحشر الخلايق بإذن الله و يبعثهم من مراقد نفوسهم و يفصل بينهم لينطق بآية من عند الله و هذه الآية تفصل بين الحق و الباطل من يومئذ إلى يوم القيمة و أيّ سيف أحد من هذا السيف و أيّ صمصام أشحد من هذا الصمصام الصمديّة الذي يقطع كلّ النسبة و بذلك يفصل بين المقبل و المعرض و بين الأب و الابن و الأخ و الأخت و العاشق و المعشوق. لأنّ من آمن بما نزل عليه فهو مؤمن و من أعرض فهو كافر و يظهر الفصل بين هذا المؤمن و هذا الكافر بحيث لا يعاشرا و لا يجتمعا في الملک ابدأ و كذلك في الأب و الابن و إنّ الابن لو يؤمن و الأب يُنكر، يفصل بينهما و لا يجانسا ابدأ بل تشهد بأنّ الابن يقتل الأب و بالعكس و كذلك فاعرف كلّ ما ذكرنا و بينا و فصلنا و أنّك لو تشهد بعين اليقين لتشهد بأنّ هذا السيف الإلهي ليفصل بين الأصلاب لو أنتم تعلمون و هذه من كلمة الفصل التي تظهر في يوم الفصل و الطلاق لو كانوا الناس في أيام ربهم يتذكرون بل لو تدقّ بصرک و ترقّ قلبک لتشهد بأنّ كلّ السيوف الظاهريّة التي تقتل الكفار و تجاهد مع الفجار في كلّ دهر و زمان يظهر من هذا السيف الباطنيّة الإلهيّة"^{۲۰}

در کلام دیگر وقتی نبیل را به هدایت من علی الأرض امر می‌فرماید، لسان او را به سيف تشبیه می‌کنند:

"انشاء الله الرحمن باید ناس را در کلّ حين به شریعة الهیّه دلالت نماید که شاید به مواعظ حسنه نفوس غافله مریه به شطر احدیّه توجه کنند. یا نبیل قم علی خدمة مولیک القديم بقلبک و بصرک و سمعک و لسانک و کلّ

اركانك... اجعل رجلك من الحديد في أمري ولسانك سيفاً ذافمين في ذكري وثنائي و بصرک ناظراً إلى شطري وقلبك متوجّهاً إلى جمالی المشرق المنير" (اقتدارات، ص ۲۹۶).

بنابراین معنای شمشیر خداوند یا سیف الهی کاملاً مشخص می‌شود و واضح است که خداوند با کلام خود ایجاد فصل و وصل می‌کند و زمانی که حضرت بهاءالله به بندگان می‌فرماید سیف الهی باشند، صرفاً برای بیان کلام حق و معلوم ساختن مُعرض از مقبل است و لاغیر.

قهر الهی

اصطلاح دیگری که از قلم اعلی، در مورد سلوک با اعداء، مخاطباً لأحبائه نازل شده، "کونوا یا قوم قهرالله لأعدائه" است. در این مقام، حضرت بهاءالله ابتدا احبّاء را به ثبوت و رسوخ و استقامت تامّ توصیه می‌فرماید. آنها باید به حدّی ثابت و راسخ باشند، که احدی نتواند آنها را از صراط مستقیم منحرف سازد. این استقامت سبب یأس و حرمان معاندین می‌گردد و همین حرمان است که در مورد آنها قهر الهی محسوب می‌شود. زمانی که حضرت بهاءالله در مورد شیاطینی صحبت می‌کنند که در کسوت انسان ظاهر می‌شوند تا به گمراه کردن نفوس مؤمنهٔ مقبله بپردازند می‌فرمایند، آنها وقتی مقبلین را همچون خویش به سمت ضلالت کشیدند، رهایشان می‌سازند، چه که هدف آنها این است که "شاید به شأنی از شئون و قسمی از اقسام ناس را از مبدأ امر محتجب نمایند" (مائده آسمانی، ج ۴، ص ۱۴۰). حضرت عبدالبهاء نیز به نقل از جمال مبارک می‌فرمایند، "شیاطین به لباس‌های مختلفه ظاهر می‌شوند و به هر نفسی به طریق او برآیند تا آن که او را به مثل خود مشاهده نموده بعد او را به خود واگذارند" (مکاتیب عبدالبهاء، ج ۳، ص ۴۱۳). حال، اگر این نفوس نتوانند مقبلین را از صراط مستقیم منحرف سازند، حرمان نفوس شیطانیه نفس قهر الهی برای آنها است. به این بیان حضرت بهاءالله توجه نماید: "الیوم بر جمیع لازم به مقامی واصل و ثابت شوند که اگر جمیع شیاطین ارض جمع شوند که ایشانرا از صراط الله منحرف نمایند، نتوانند و خود را عاجز مشاهده نمایند. قل کونوا یا قوم قهرالله لأعدائه ورحمته لأحبائه ولا تکونن من الذین غلبت علیهم رطوبات الهوائية ولن یبقی فیهم أثر الذکر و الأُنثی و یکونن من الهالکین." (ملاحظه می‌فرمایید که استقامت مقبلین سبب می‌شود که مُعرضین به هلاکت برسند و این همان قهر الهی است.

از جمله معانی قهر الهی نفس مظهر ظهور است که تنها ملجأ و ملاذ افراد بشر است و هر نفسی که از او اعراض نماید قهر الهی دامن او را خواهد گرفت: "قل یا معشر البشر تالله الحق قد ظهر مظهر القدر فی هذا المنظر

الأكبر بطراز الذي تحيرت عنه افئدة كل ذي ذكاءٍ ونظر. قل يا ملأ المشركين بأى جهةٍ تفرون، بالله لم يكن لأحدٍ مفراً إلا بأن ينقطع عما عنده ويتمسك بهذا الجبل الدرى الأنور. قل تالله أنه لآية الكبرى بينكم وجمال الله فيكم وأنه لسرٌّ مستتر وإنه لقهر الله على المشركين وإن قهره أدهى وأمر. قل به يعذب الله الذينهم كذبوا بآيات الله ثم بالقدر. قل ففروا الى الله بارئكم ولا تشركوا به وإن الى المستقر^{٢٢}

صاعقة الهى

اصطلاح دیگری که در کنار "نار" و "قهر" الهی به کار رفته، صاعقه الهیه است. در این مقام، حضرت بهاء الله کاملاً توضیح می فرمایند که احبّاء چه باید بکنند تا مظهر نار، قهر، صاعقه و عذاب الهی برای کفار و مشرکین و نور و رحمت خداوند برای موحدین باشند. در این سبیل ابداً خشونت، کینه، بغض و عناد، لعن و طعن و غیره راه ندارد و مورد استفاده نیست، بلکه تنزیه و تقدیس، حُسن خُلق، توکل، رعایت عدالت، خودداری از خیانت، امتناع از غیبت و بغضا و فتنه و شقاوت است که حاکم است و بس: "هذا کتابٌ يُذکرُ فیهِ أحبّاءُ الله ... یا قوم کونوا ناراً لله و قهره ثم صاعقته و عذابه للذین هم کفروا و أشکروا ثم نوراً لله و رحمته للموحّدين و ایاکم ألا یفسد منکم من أحدٍ اتقوا الله حقّ تقاته و کونوا من المصلحین و کونوا فی منتهی التّقدیس و التّنزیه بحيث یظهر منکم ما أراد الله عنکم و إنّ هذا لأمری علیکم إن أنتم من العالمین و کونوا فی الأخلاق علی مقام الذی لن یحزن منکم أحدٌ لعلّ بذلك لن تردّوا الحزن علی الله فی یوم الذی یأتی بالحق یغمام مبین و خذوا من الأمور أحسنها ثم توکلوا علی الله ربکم الرحمن الرحیم و لاتتعدّوا علی أحدٍ من النّاس من أیّ مذهبٍ کان إلا بعد إذنه و إنّه هو یفصل بین الحقّ و الباطل و إنّه هو خیر الفاصلین ... قل یا قوم کونوا بین النّاس علی العدل الخالص بحيث لن یظهر منکم الخیانة و العداء و لا الغیبة و البغضاء و لا الفتنة و الشّقاء لتکونوا أعلام الهدایة بین النّاس و إنّ هذا لنصرتکم بارئکم و توجّهم خالقکم و تقرّبکم إلی الله الملک المقنن العزیز و لم یکن فی الملک نصرٌ أعظم من هذا لأنّ بذلك ترفع الشّجرة و أغصانها و أفنانها و أوراقها إن أنتم من العالمین. لأنّ بذلك تطمئنّ قلوب الذین هم کفروا و أشکروا و کانوا من المنکرین و إذا اطمئنّوا یتقرّبون بکم و یجتمعون معکم إذا فاسمعوهم من آیات الله العزیز القدير و إذا یظهر منکم ما یفرّ عنه القلوب إذا لا یجتمع معکم من أحدٍ لیطّلع بما نزل علیکم بالحقّ من آیات الله العلیّ العظیم أو یهتدی بهدیکم أو یعرف صراط الله بینکم و یتبع سبل المحسنین. کل ذلك ما یعظکم الله به فی الكتاب لتتبعوا و عظ الله و أمره و نُصحُ الله و حکمه و تكوننّ من المتّبعین...^{٢٣}

توضیحات دیگر

در متون انگلیسی توضیحاتی بر این بیان مبارک در لوح احمد مشاهده شده است که مضامین آنها (از صفحه ۵۱ کتاب رهائی) نقل می‌گردد:

حضرت ولی امرالله در یکی از آثار خود به زبان انگلیسی که به تاریخ ۲۷ مارچ سنه ۱۹۳۸ میلادی مورخ است درباره عبارت "کن كسحلة النار..." در لوح احمد عربی به این مضمون چنین می‌فرمایند که بیان جمال قدم در لوح مزبور نباید به مفهوم تحت اللفظی آن در نظر گرفته شود؛ چه، بیان مزبور مبنی بر نصایح قلم اعلی در ابتعاد از دشمنان امر و هم‌نشینی و مؤانست با احبای الهی است.

و در بیانی دیگر که به تاریخ ۱۹ دسامبر ۱۹۴۳ میلادی مورخ است به این مضمون به مفهوم عبارت لوح احمد اشاره می‌فرمایند که بیان مزبور استعاره‌ای است مبنی بر این مطلب که احبای الهی باید در مقابل دشمنان امر الهی استقامت نمایند و به هیچ وجه در مقابل آنان به تسلیم و رضا تن در ندهند.

و مضمون فارسی بیانی دیگر که به تاریخ ۲۱ جولای ۱۹۵۵ میلادی مورخ است چنین است که عبارت "كسحلة النار" در لوح احمد باید به صورت مجازی در نظر گرفته شود. به بیان دیگر اعمال شیطانی ناقضین و دشمنان امر الهی را نباید تحمّل نمائیم و در مقابله با آنان با ثبوت و وفاداری و بدون مداهنه به دفاع از امرالله پردازیم.

کتابی نیز با عنوان Learn Well This Tablet اثر ریچارد گورینسکی در شرح لوح مبارک احمد نوشته شده که دو صفحه (۲۳۸-۳۹) را به توضیح "کن كسحلة النار" اختصاص داده و آن را به نار محبت تعبیر کرده که سبب سوزاندن حجابات ناس می‌شود و اشارتی نیز به "كوثر الحيوان" دارد که اگرچه به بحث ما مربوط نمی‌شود اما بیانی را که به آن استناد نموده در اینجا می‌آوریم:

"ای دوستان قدر و مقام خود را بدانید. زحمات خود را به توهمات این و آن ضایع نمائید. شمائید انجم سماء عرفان و نسائم سحرگاهان. شمائید میاه جاریه که حیات کلّ معلق به آن است و شمائید احرف کتاب؛ به کمال اتحاد و اتفاق جهد نمائید که شاید موفق شوید به آنچه سزاوار یوم الهی است" (لثالی حکمت، ج ۳، ص ۳۱۲).

کلام آخر

ملاحظه می‌شود که مقصود از نار، قهر، سیف، صاعقه برای مشرکین و معاندین، ابداً به معنای خشونت و اظهار بغض و کینه و ابراز لعن و طعن نیست. بلکه، ابلاغ کلمه الهی و استقامت بر امر او و اجتناب از کسانی است که غلّ و بغضا در قلب خود جای داده و سعی در منحرف ساختن مقبلین دارند. البته اگر به دیده انصاف ملاحظه شود در همین قهر و سیف الهی آثار رحمت بی‌منت‌های او مشاهده می‌شود که مایل است مُعرضین از مظهر ظهورش نیز به سوی او اقبال نمایند و از آنچه که برایشان در عوالم الهیه مقدر فرموده بهره و نصیب برند. زیرا تصریح بیان مبارک است که ابداً مایل نیستند که هیچیک از آحاد عباد خداوند از پیام او و اقبال و تقرب به او محروم بمانند. وقتی یکی از عباد به اعمال نالایقه و کلمات ناشایسته مبادرت نموده بود، حضرت حقّ، علیرغم احاطه کامله، ستر فرمود و سپس به هدایت او مبادرت فرمودند و الواح مخصوصه نازل و برایش ارسال داشتند و، "در جمیع احوال تصریحاً و تلویحاً او را به مقام پاک که مقدّس از شائبه نفس و هستی است دعوت نمودیم که شاید به مقامات عالیّه ممنوعه فائز شود. کلّ ذلک من فضل ربّک و رحمته و عنایتہ. چه که دوست نداشته و نداریم که نفسی از ما خُلِقَ که محروم ماند و از ما قُدّر له بی نصیب گردد" (اقتدارات، ص ۱۸۳).

حتّی در مورد کسانی که در هنگام امتحانات نمی‌توانند استقامت نمایند نیز، حقّ مقرر فرموده به لسان لَین و ملایم آنها را به صراط مستقیم الهی هدایت نمایند، "نفوسی که در این فتنه کبری متزلزل و مضطرب شده‌اند، به جمیع تَلَطّف و مهربانی نمائید و به مواعظ حسنه به شریعه احدیه دلالت کنید؛ چه که حق دوست نداشته نفسی محروم ماند" (مائده آسمانی، ج ۸، صفحه ۱۶۵ و ۷۱).

کتابشناسی

حضرت بهاء الله

آثار قلم اعلی، ج ۱ (کتاب مبین، خطّ زین‌المقرّین)، ۱۲۰ بدیع، مؤسسه ملی مطبوعات امری، طهران

آثار قلم اعلی، ج ۳، ۱۲۱ بدیع، مؤسسه ملی مطبوعات امری، طهران

آثار قلم اعلی، ج ۴، ۱۳۳ بدیع، مؤسسه ملی مطبوعات امری، طهران

آثار قلم اعلی، ج ۲، ۱۵۹ بدیع، مؤسسه معارف بهائی، کانادا

مجموعه الواح مبارکه، ۱۳۳۸ هـ ق (۱۹۲۰ م)، قاهره مصر

- دریای دانش، ۱۳۳ بدیع، مؤسسه ملی مطبوعات امری، طهران
- اشراقات و چند لوح دیگر، بدون تاریخ و محلّ طبع
- اقتدارات و چند لوح دیگر، خطّ مشکین قلم، ۱۳۱۰ هـ ق
- ادعیه حضرت محبوب، طبع طهران
- لوح مبارک خطاب به شیخ محمدتقی مجتهد اصفهانی، ۱۱۹ بدیع، مؤسسه ملی مطبوعات امری، طهران
- آیات الهی، ج ۲، ۱۵۳ بدیع، مؤسسه مطبوعات امری آلمان
- مناجاة، مجموعه اذکار و ادعیه من آثار حضرة بهاء الله، ۱۳۸ بدیع، دارالنشر البهائیه فی البرازیل
- لثالی الحکمة، ج ۱، ۱۴۳ بدیع، دارالنشر البهائیه فی البرازیل
- لثالی الحکمة، ج ۳، ۱۴۸ بدیع، دارالنشر البهائیه فی البرازیل
- الواح نازله خطاب به ملوک و رؤسای ارض، ۱۲۴ بدیع، مؤسسه ملی مطبوعات امری، طهران
- مائدة آسمانی، ج ۴، ۱۲۹ بدیع، مؤسسه ملی مطبوعات امری، طهران
- مائدة آسمانی، ج ۷، ۱۲۹ بدیع، مؤسسه ملی مطبوعات امری، طهران
- مائدة آسمانی، ج ۸، ۱۲۹ بدیع، مؤسسه ملی مطبوعات امری، طهران
- حضرت ربّ اعلی
- منتخبات آیات از آثار حضرت نقطه اولی، ۱۳۴ بدیع، مؤسسه ملی مطبوعات امری، طهران
- حضرت عبدالبهاء
- خطابات مبارکه، ج ۱، ۱۳۴۰ هـ ق، مصر
- مجموعه مکاتیب حضرت عبدالبهاء، شماره ۸۸، تکثیر جهت حفظ، ۱۳۳ بدیع، طهران
- مکاتیب عبدالبهاء، ج ۳، ۱۳۴۰ هـ ق، قاهره
- مکاتیب عبدالبهاء ج ۸، ۱۳۴ بدیع، مؤسسه ملی مطبوعات امری، طهران
- منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ج ۱، طبع ۱۹۷۹ م، مؤسسه مطبوعات امری، امریکا
- منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ج ۶، ۱۶۱ بدیع، مؤسسه مطبوعات بهائی آلمان
- مجموعه آثار مبارکه
- یاران پارسی، ۱۵۵ بدیع، مؤسسه مطبوعات امری آلمان

اشراق خاوری، عبدالحمید

ایام تسعه، نشر چهارم، ۱۲۷ بدیع، مؤسسه ملی مطبوعات امری، طهران

نورین نیرین، ۱۲۳ بدیع، مؤسسه ملی مطبوعات امری، طهران

فاضل مازندرانی

امر و خلق، ج ۲، طبع طهران، بدون تاریخ

امر و خلق، ج ۳، ۱۲۸ بدیع، مؤسسه ملی مطبوعات امری، طهران

اسلمنت، جان ابنزر

بهاء الله و عصر جدید، ترجمه بشیرالهی، رحیمی، سلیمانی، ۱۴۵ بدیع، برزیل

رأفتی، وحید

رهائی، مجموعه‌ای از آثار دکتر علی مراد داودی، ۱۶۷ بدیع، مؤسسه مطبوعات بهائی آلمان

مقالات و رسائل در مباحث متنوعه (مقالات دکتر داودی)، ج ۳، ۱۵۰ بدیع، مؤسسه معارف بهائی کانادا

آفتاب آمد دلیل آفتاب، ۱۶۶ بدیع، انتشارات مجمع عرفان

نشریات: سفینه عرفان، دفتر دوم، ۱۵۶ بدیع، انتشارات مجمع عرفان

^۱ کتاب مبین، خط زین‌المقربین، ص ۳۳۹. مضمون بیان مبارک: به تحقیق مالک ازلی برای اصلاح عالم آمد. اگر مردم بدانند هرآینه دور عرش او را طواف می‌کنند؛ به درستی که پروردگارت آگاه و دانا است. مثال آنها مانند کودکان است و به درستی که پروردگارت مربی جهانیان است. اگر بخواهیم آنها را اخذ می‌کنیم به کلمه‌ای از سوی خود، اما رحمت خداوند عزیز توانا بر غضب او پیشی گرفته است. شما هم از پروردگارتان پیروی کنید که او بخشنده‌ترین بخشنندگان است.

^۲ سورة الملوک، مجموعه الواح نازله خطاب به ملوک و رؤسای ارض، ص ۳۳ - مضمون بیان مبارک: به سوی خداوند برگردید و نزد او توبه کنید حتماً به فضل خود بر شما رحم خواهد کرد و اشتباهات شما را خواهد بخشید و گناهانتان را عفو خواهد کرد و رحمت او بر غضبش پیشی گرفته است و فضلش هرکسی را که لباس هستی بر تن دارد، از اولین کسان تا آخرین آنها، را در بر گرفته است.

^۳ کتاب مبین، خط زین‌المقربین، ص ۲۳۸ - مضمون بیان مبارک: نصرت به مجادله نیست بلکه به نصیحت‌های نیکو است به درستی که پروردگارت بخشنده و مهربان است. رحمتش بر غضبش پیشی گرفته، بدین لحاظ است که ما از هر فرد پستی شدت و ناراحتی را تحمّل کردیم با آن که پادشاهی آسمانها و زمین در دست ما است. مبادا کاری کنید که فتنه ایجاد شود.

^۴ مائده آسمانی، ج ۴، ص ۳۶۵ - با زنان مشرک معاشرت نکن؛ نازل کننده آیات اینگونه به تو امر می‌کند. نزد اوست علم همه چیز در کتاب آشکار. وقتی یکی از آنها را دیدی آتش خداوند شوتا از تو حرارت محبت پروردگار عزیز کریمت را بیابد.

^۵ مضمون بیان مبارک به فارسی: حمد خدایی را که بنده خدمتگزارش را به بیان دوستانش مسرور ساخت.

^۶ در این بخش از مقاله محققانه جناب دکتر منوچهر سلیمان‌پور، با عنوان "مفاهیم نار در آثار حضرت بهاءالله" که در دفتر دوم سفینه عرفان، صفحات ۳۱ الی ۴۹ درج شده نیز استفاده شده است.

^۷ ادعیه محبوب، ص ۴۷ (طبع طهران، ص ۴۳) - اصل آتش (جهنم) عبارت از انکار کردن آیات الهی و مجادله کردن به آنچه که از نزد او نازل می‌شود و انکار کردن به موجب آن و کبر و غرور و وزیدن علیه آن است.

^۸ اقتدارات، ص ۲۶۳ - مضمون به فارسی: کسانی که غفلت نمایند از اهل جهنم هستند و کسانی که ایمان آورند از اهل بهشتند.

^۹ لوح سحاب، آثار قلم اعلی، ج ۱، نشر کانادا، ص ۱۴۳ - مضمون به فارسی: کسانی که عهد و پیمان خداوند را بشکنند بادهای عذاب آنها را فراگیرد و به سودی مسکن خود را در جهنم خواهد دید. چه بد است منزلگاه هر متکبر ستمگری.

^{۱۰} همان، ص ۳۰۵ - کسانی که غفلت کنند در گمراهی و دور از خداوند؛ آنها به زودی خود را در جهنم خواهند دید؛ به درستی که انیس آنها آتش افروخته است.

^{۱۱} همان، ص ۴۱۱ - مضمون به فارسی: ستمگرانی را که خدای را گذاشته‌اند و اوهام را پروردگار خود قرار داده‌اند، رها کن که آنها اهل جهنم هستند.

^{۱۲} اشاره به آیه قرآن (عبس ۸۰)، آیات ۴۳-۴۰) در وصف کفار است: "وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ عَلَيْهَا غَبَرَةٌ تَرْهُقُهَا فَرَّةٌ وَلَئِكَ هُمُ الْكٰفِرَةُ الْفَجْرَةُ" (مضمون به فارسی، از بهاء الدین خرمشاهی: در چنین روز بر چهره‌هایی غبار باشد؛ تیرگی آنها را فرو گیرد؛ اینان هان کافرکیشان نافرمانند.)

^{۱۳} اشاره به آیه قرآنی (مطففین ۸۳)، آیه ۲۱) در وصف اهل بهشت است: "إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ؛ عَلَى الْأَرَائِكِ يَنْظُرُونَ تَرْفُ فِي وَجُوهِهِمْ نَضْرَةُ النَّعِيمِ" (مضمون به فارسی از بهاء الدین خرمشاهی: بی‌گمان نیکان در ناز و نعمت [بهشتی] اند؛ بر اورنگها [نشسته‌اند و] می‌نگرند؛ در چهره‌هایشان خرمی ناز و نعمت را باز می‌شناسی.)

^{۱۴} این مطلب در جواهرالاسرار (آثار قلم اعلی، طبع طهران، ج ۳، صص ۲-۶۱) درج شده است.

^{۱۵} آثار قلم اعلی، ج ۴، ص ۳۱ - مبادا آنچه را که خداوند برای تو خواسته ضایع کنی و مبادا از آتش محبت افسرده شوی؛ پس نسبت به کسانی که کفر گفتند و شریک برای خدا تراشیدند، به نفس خود شعله فروزنده باش و برای کسانی که محبت خدای را در دل و جان دارند رحمت باش؛ برای دشمنان خدا شمشیر خدایی باشد و برای احبابش نعمت خدای. پس خود را از هم‌نشینی اعراض کنندگان حفظ کن و از آنها دوری نما و از هیچکس مترس و در دژ نگهدارند بمان.

^{۱۶} - مضمون: شمشیر حکمت از گرمای تابستان گرم‌تر و از شمشیر آهنی تیزتر است.

^{۱۷} کتاب مبین، خط زین‌المقرئین، ص ۳۵۸ / آثار قلم اعلی، ج ۱، نشر کانادا، ص ۳۹۳ - مضمون به فارسی: بگو شمشیر عبارت از ذکر من است و نیزه عبارت از زبان؛ این دورا به اجازه من خارج کن سپس به کمک آنها به نصرت خداوند بخشنده بین مردمان مشغول شو. نازل کننده آیات اینگونه به تو امر کرد. قسم به جانم که شمشیر کلام تیزتر از شمشیر آهنی است. بدانید ای صاحبان بینش‌ها.

^{۱۸} مضمون بیان عربی: اینچنین الفت می‌دهد خداوند بین دلهای کسانی را که وارسته شده به سوی او روی آورده‌اند و به آیتش ایمان دارند و از چشمه فضلی که به دستها عزت می‌بخشد می‌نوشند.

^{۱۹} مضمون: پس زمانی که در صورت دیده شود، هیچ نسبتی بین بندگان وجود نخواهد داشت.

^{۲۰} جواهرالاسرار، آثار قلم اعلی، ج ۳، صص ۶۶-۶۴ - و اما کلام او که می‌گوید «از دهانش شمشیر دو دمه خارج می‌شود» پس بدان که شمشیر چون وسیله بریدن و جدا کردن است و از دهان پیامبران و اولیا خارج شود بین مؤمن و کافر را جدا می‌کند و عاشق را از معشوق مجزا می‌سازد. بدین لحاظ است که به این اسم نامیده شده است و مقصودش جز این قطع کردن و جدا ساختن نبوده است. مثلاً نقطه اولیه و خورشید بی‌آغاز (مشیت اولیه) در زمانی که اراده نماید که مردمان را به اجازه خداوند در صحرای محشر جمع کند و آنها را از گورهای نفسشان بلند نماید و بین آنها جدایی اندازد تا به آیه‌ای از سوی خداوند سخن بگوید و این آیه بین حق و باطل را از حالا تا روز رستاخیر جدا می‌کند و کدام شمشیر تیزتر از این شمشیر و کدام شمشیر برانی تیزتر این شمشیر بران خداوندی است که هر نسبتی را قطع

می‌کند و به این وسیله بین اقبال‌کننده و اعراض‌کننده و بین پدر و پسر و بین خواهر و برادر و عاشق و معشوق جدایی می‌اندازد. زیرا هر کسی به آنچه که نازل شده ایمان آورد مؤمن است و هر کس روی برگرداند کافر است و جدایی بین این مؤمن و این کافر آشکار می‌گردد به طوری که در روی زمین ابداً با یکدیگر معاشرت نمی‌کنند و جمع نمی‌شوند و همین موضوع در مورد پدر و پسر مصداق دارد و به درستی که اگر پسر ایمان آورد و پدر منکر شود، بین آنها فصل می‌اندازد و ابداً هم‌نشینی نمی‌کنند بلکه مشاهده می‌کنی که پسر پدر را به قتل می‌رساند و برعکس. پس هر آنچه را که ذکر کردیم و توضیح دادیم و تفسیر کردیم بفهم و به درستی که اگر به دیده یقین نگاه کنی مشاهده می‌کنی که این شمشیر خدایی بین اصلاّب هم جدایی می‌اندازد اگر شما بدانید و این از کلمه جدایی است که در یوم فصل و جدایی ظاهر می‌شود اگر مردم در ایام پروردگارشان به یاد آورند بلکه اگر دیده تودقت نماید و قلبت رقیق باشد هر آینه مشاهده خواهی کرد که تمام شمشیرهای ظاهری که همیشه کفار را می‌کشند و با گناهکاران مبارزه می‌کنند از این شمشیر باطنی خدایی ظاهر می‌شوند.

^{۲۱} مجموعه الواح، ص ۳۵۷ - مضمون به فارسی: بگو ای مردم قهر خداوند برای دشمنانش و رحمت او برای احبّایش باشید و نباشید از کسانی که رطوبت نفس و هوی بر آنها غلبه می‌کند و اثری از مردی و زنی در آنها باقی نمی‌ماند و از جمله هلاک شوندگانند.

^{۲۲} آثار قلم اعلی، ج ۴، ص ۱۰ - بگو از جماعت انسانها قسم به خداوند که مظهر قدر در این نظرگاه بزرگ به زینتی ظاهر شد که دل‌های هر فرد صاحب هوش و بینشی متحیر ماند. بگو ای جماعت مشرکان به کدامین جهت فرار می‌کنید؟ قسم به خداوند که برای هیچ کس گریزگاهی نیست مگر به این که از آنچه که نزد اوست گسسته گردد و به این ریسمان روشن نورانی بچسبد. بگو قسم به خداوند که او آیت بزرگ خداوند در میان شما و جمال خداوند بین شما است و او راز سرپوشیده و قهر خداوند برای مشرکان است و قهر او بسیار سخت و بسیار تلخ است. بگو به وسیله او خداوند عذاب می‌دهد کسانی را که اول آیات الهی و سپس قدر را مردود شمردند. بگو پس فرار کنید به سوی خداوند، پروردگارتان و شریک برای او تراشید و به درستی که مکان ثابت و محل استقرار نزد من است.

^{۲۳} رهایی، ص ۵۰ - مضمون به فارسی: این کتابی است که احبّای الهی در آن ذکر می‌شوند ... ای مردم آتش خداوند و قهر او سپس آذرخش و عذاب او برای کسانی باشید که کفر گویند و شریک بهر خدای تراشند؛ پس نور خدا و رحمت او بر یکتاپرستان شوید و مبادا از کسی از شما فسادی ظاهر شود. تقوای واقعی الهی پیشه کنید و از نیکوکاران باشید و در نهایت درجه پاکي و تنزیه باشید به طوری که از شما آنچه که خواست خدا است ظاهر شود و به درستی که این امر من است بر شما اگر عمل نمایید؛ و باشید در امر اخلاق در جایگاهی که هیچکس از شما اندوهگین نشود شاید به این تردید به خداوند در روزی در سایه‌هایی از ابرهای آشکار می‌آید حزنی وارد نشود؛ از کارها بهترینشان را انجام دهید پس توکل کنید به خدایی که پروردگار بخشنده مهربان شما است و تعدی نکنید بر کسی از مردمان از هر مذهبی که باشند مگر بعد از حکم او و به درستی که او جدایی می‌اندازد بین حق و باطل و او بهترین جدایی اندازندگان است... بگو ای مردم بین مردمان عدالت خالص پیشه کنید به طوری که هرگز از شما خیانت و دشمنی و غیبت و کینه و فتنه و ستمگری ظاهر نشود تا که پرچم‌های هدایت بین مردمان باشید و به درستی که این است نصرت شما برای پروردگارتان و توجه شما به آفریننده‌تان و نزدیک شدن شما به خداوندی که پادشاه مقتدر و عزیز است و در زمین هیچ نصرتی بزرگتری از این نیست زیرا به این وسیله شجره [اصل مظهریت الهیه] و شاخه‌های بزرگ و کوچک و برگ‌هایش [بندگان و مؤمنان به او] رشد می‌کنند و ترقی می‌کنند اگر شما از آگاهان باشید. زیرا به این وسیله قلوب کسانی که کفر گفتند و شریک برای خدا تراشیدند و از منکرین بودند اطمینان می‌یابد و وقتی اطمینان یافتند به شما نزدیک می‌شوند و با شما هم‌نشینی می‌گردند پس آنگاه از آیات خداوند عزیز توانا به گوششان برسانید و اگر از شما عملی ظاهر شود که قلوب از آن درگیر است، دیگر با شما نخواهند نشست تا به آنچه که به حق از آیات خداوند بلندمرتبه بزرگ بر شما نازل شده اطلاع یابند یا به هدایت شما راهنمایی گردند یا صراط الهی را که بین شما است بشناسند و راه نیکوکاران را بیمایند. تمام این، آن چیزی است که خداوند به آن شما را موعظه می‌کند در کتاب؛ حتماً وعظ و امر و نصیحت و حکم خدا را پیروی کنید و از پیروی کنندگان باشید.